



Est.1994

JCL

Journal of the College of Languages

Open Free Access, Peer Reviewed Research Journal

<http://icolang.uobaghdad.edu.iq>

P-ISSN: 2074-9279

E-ISSN: 2520-3517

2018, No.(38)

Pg.18-39

بررسی حرکت‌شناختی افعال متن "ما زِ بالایم و بالا می رویم" مولانا

Kinetic Study of Mewlana Jalaluddin Rumi's "Mazi Balaem

we Bala Mi Roeem" Text's Verbs

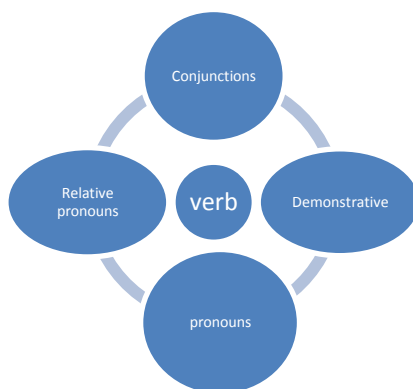
Asst. Professor Aqeel A. Mohammed (Ph.D.)

University of Baghdad, College of Languages, Dept. of Persian Language

(Received on 18/10/2017, Accepted on 15/11/2017)

Abstract

The existent world is a kinetic one. Human spirit exerts efforts towards change, development and ascension. Kinesis controls everything in the world of existence. It occupies a crucial position in the thought of Mewlana Jalaluddin Rumi. The verbs used in the poem in question have a good deal of activeness and kinesis. Whereas the verb is the motivating element and the semantic centre of the sentence, the researcher has suggested the examination of the verbs of Mewlana Jalaluddin Rumi's text. Moreover, the researcher has referred to other kinetic elements, such as, conjunctions, demonstrative pronouns and relative pronouns in order to attain to the best understanding of the form and content of the present text. It might be possible illustrate the kinetic elements as follows:



The present paper has concluded that the verb kinesis in the poem is an ascent one. This kinesis is achieved when Man identifies the reality of himself because he is unable to know the secret of himself; as such, how could he know the almighty Allah? Whereas Man is in a persistent kinesis, Mewlana, therefore, used the verb "Mi roeem" frequently, not to mention the conjunctions "as: from/ be: to". This kinesis heads to qaf, i. e., the rank of the integrated Man. The verbs stipulated in the text have pointed to the unknown beginning and returning of Man and his extinction in the love of the almighty Allah.

Key words: kinesis; verbs; Activity; Mewlana; Ghazal.

بررسی حرکت‌شناختی افعال متن "ما زِ بالاییم و بالا می رویم" مولانا

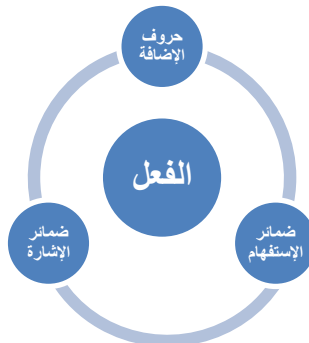
دکتر عقیل عبد الحسین محمد

دانشگاه بغداد / دانشکده زبانها / گروه زبان فارسی

چکیده‌ی بحث

به نظر می‌آید که عالم هستی، بر مسأله‌ی «حرکت» استوار دارد، و روح، همیشه دنبال دگرگونی و تکامل و برتری می‌گردد. حرکت، همه‌ی چیزها در عالم امکان را در بر می‌گیرد. حرکت در بنیادهای فکر مولانا جای مهمی دارد. اشعار مولانا مقدار زیادی از پویایی و حرکت برخوردارست، و از آنجایی که فعل، عنصر تکانبخش جمله، و کانون دلالت است، ترجیح دادیم

- علاوه بر دیگر عناصر حرکت مانند حروف اضافه، ضمائر اشاره - افعال متن « ما ز بالایم و بالا می‌رویم» را برای فهم بهتر صورت و محتوای این متن ، مورد بررسی قرار دهیم. ممکن است عناصر حرکت و کانون دلالت آن در شکل زیر توضیح دهیم :



بحث حاضر به این نتیجه‌ی عمومی رسیده است که حرکت افعال در این قصیده **حرکت عروج** است . این حرکت صورت می‌گیرد پس از این که آدمی حقیقت خودش را می‌شناسد زیرا که او از فهم راز روح که در بدن خود عاجز است پس چطور میتواند به سر و ذات حق متعال پی برد . پس شناخت حقیقت وجود ، از راه شناخت نفس آدمی می‌گذرد . و چون آدمی همیشه در حال حرکت و انتقال و رفتن می‌باشد، مولانا در تصویر حرکت عارف در غزل حاضر ، علاوه بر حروف اضافه (از - به) بسیاری فعل (می‌رویم) را به کار برده است . این حرکت در حال ترقی به سوی قلعه‌ی کوه قاف و یا به مرتبه‌ی انسان صورت می‌گیرد. افعال متن حاضر به مجهول بودن مبدأ و معاد و سرنوشت انسان از یک سو ، و از سوی دیگر فنای عاشق در عشق حق تعالی و بقای او در همان عشق اشاره دارد.

کلید واژه‌ها : حرکت‌شناختی ، افعال، پویایی ، مولانا ، غزل .

پیشگفتار

به نظر می‌آید که عالم هستی ، بر مسأله‌ی « حرکت » استوار دارد ، و آدمی در همه‌ی مراحل زندگی خود ، از حرکت بهره می‌برد، و روح ، همیشه دنبال دگرگونی و تکامل و برتری می‌گردد. حرکت ، همه‌ی چیزها در عالم امکان را در بر می‌گیرد. آدمی، همواره احساس می‌کند که عالم در حال تحرک است انگار از نقطه‌یی به نقطه‌یی دیگر تکان می‌خورد.

حرکت در بنیادهای فکر مولانا جای مهمی دارد زیرا وی همیشه به فکر تحرک ، انتقال و ترقی می‌افتد. ((به روایت افلاکی ، حرم مولانا به او گفت : « کاش مولانا ، چهارصد سال عمر کردی تا عالم را از حقایق و معارف پر ساختی » مولانا فرمود : « مگر ما فرعونیم؟ مگر ما نمرودیم؟ ما به عالم خاک پی اقامت نیامدیم ، ما در زندان دنیا محبوسیم ، امید که عن قریب به بزم

حبیب رسیم ، اگر برای مصلحت و ارشاد بیچارگان نبودی یکدم ، در نشیمن خاک اقامت نگزیدمی))¹.

اشعار مولانا مقدار زیادی از پویایی و حرکت برخوردارست، و قابل یادآوری است که شعر مولانا از نظر افعال نیز تکان بیشتری دارد، و از آنجایی که **فعل** ، عنصر تکانبخش جمله ، و کانون دلالت است ، ترجیح دادیم - علاوه بر دیگر عناصر حرکت مانند **حروف اضافه، ضمائر اشاره - افعال متن « ما ز بالایم و بالا می‌رویم»** را برای فهم بهتر صورت و محتوای این متن ، مورد بررسی قرار دهیم.

قبل از اینکه شروع به بررسی افعال متن کرده، باید سه اصطلاح (**حرکت، افعال، متن**) را معرفی کنیم.

حرکت

(حرکت [حَ رَ كَ] (ع مص) حَرَكْت. جنبش . جنبیدن . مقابل سکون ، آرام ، آرامیدن ، درنگ ... رکضت . نهضت ... تکان . تکان خوردن . سید جرجانی گوید: حرکت، اشغال حیزی است پس از حیزی . و هم او گوید: حرکت، خروج از قوه است به فعل بر سبیل تدریج . و نیز حرکت دو بوش در دو آن در دو مکان ، چنانکه سکون دو بوش است در دو آن در مکان واحد ...|| وضع را گویند که موقع آن نسبت به نقطه ثابتی تغییر کند. هرگاه مسافت مطویه بواسطه جسم متحرک متناسب با زمان باشد حرکت را متشابه وگرنه متغیر گویند. اگر در حرکت متغیر سرعت جسم به نسبت معینی تغییر کند حرکت را متغیر متشابه نامند.(علوم طبیعی).|| (اصطلاح روانشناسی) حرکت بر چهار قسم است . دکتر سیاسی آرد : از جنبش ساده موجودات یک سلولی گذشته سایر حرکات را می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود بدین قرار :

1. حرکت انعکاسی یا بازتاب .
2. حرکت غریزی .
3. حرکت عادی .
4. حرکت ارادی .

و نیز گوید: هر فعلی معمولاً از چندین حرکت ترکیب یافته است و از همین جهت ، هرچند که لفظ فعل (کنش) و لفظ حرکت (جنبش) غالباً بجای هم استعمال می‌شوند ، ولی بهتر است حرکات مرکب را فعل یا کنش بخوانیم و از اطلاق این لفظ به حرکت ساده‌ی بسیط یا جنبش مانند اکثر

¹. فروزانفر 1333 : 112 به نقل از سجادی 1391 : 146 .

حرکت‌های انعکاسی خودداری کنیم.. ||...حرکت در آین ؛ حرکت جسمی است از مکانی به مکان دیگر و آن را نقلة نامند.(تعریفات جرجانی). || حرکت در کم ؛ انتقال جسم است از کمیتی به کمیت دیگر چنانکه از نمو به ذبول و برعکس.(جرجانی). || حرکت در کیف ؛ انتقال جسم است از کیفیتی به کیفیت دیگر مانند گرم شدن آب و سرد شدن آن ، و این حرکت را استحالة خوانند. (جرجانی) ((.2

فعل

فعل یکی از اقسام کلام ((parts of speech)) است که از مهم‌ترین مقوله‌های آن به- حساب می‌آید.

دکتر فرشی‌دورد (فعل) را این گونه تعریف می‌کند : ((فعل کلمه‌ای است که بنتهایی یا بیاری وابسته‌هایی در یکی از زمان‌های سه‌گانه بر واقع‌شدن امری دلالت می‌کند و امریست که به امر دیگر اسناد داده می‌شود ؛ مانند " فریدون رفت " و " هوشنگ زیرکست " ، که " رفت " به " فریدون " و " است " بیاری " زیرک " که مکمل آن است به هوشنگ اسناد داده شده است.))³. وی ، فعل را از لحاظ معنی این چنین می‌بیند : ((فعل از لحاظ معنی بر این امور دلالت می‌کند :

1. کار ، مانند : خوردن ، درو کردن ، رفتن ، نوشتن.
2. حالت ، مثل : ترسیدن ، خوابیدن ، خوشحال شدن ، شتافتن .
3. شدن ، مانند : شدن ، گردانیدن ، گردیدن ، گشتن .
4. بودن ، مثل : بودن .
5. به معنای دیگر ، مانند : بایستن ، خواستن ، داشتن و غیره .
6. بدون معنی خاص و صرفاً برای ایجاد ارتباط ، مانند : " - م " و " - ست " و مانند آن‌ها در " او زیرکست " و " تو خوبی " .⁴

دکتر وفایی نیز " فعل " را از حیث معنی و ویژگی‌ها و زمان مورد بررسی قرار می- دهد:

((فعل ، اصلی‌ترین عضو گزاره است . گروه فعلی از یک هسته به نام " فعل " و از اجزای دیگری چون مفعول و متمم و مسند تشکیل می‌شود . ممکن است در گزاره ، تنها فعل به کار رود و اجزای دیگر در جمله به کار نرفته باشد. به عبارت دیگر گروه فعلی ارکان دیگر جمله به جز نهاد است.

² نک . (دهخدا : 1353 : حرف ح : 460) و (رک. الجرجانی 2000 : 89 - 90) .

³ فرشی‌دورد 1388 : 376 .

⁴ همان : 377 .

فعل واژه‌ای است که به انجام‌دادن کاری یا نسبت‌دادن امری به امری دیگر یا پدیدآمدن حالتی در یکی از سه زمان گذشته ، حال ، آینده دلالت‌کند ، مانند :

حسن از مسافرت آمد. (انجام‌دادن کار)

احمد باهوش است. (نسبت‌دادن امر)

دیروز هوا سرد شد. (پذیرش حالت)

فردا آسمان صاف خواهد بود. (پذیرش حالت)

دکتر وفایی نیز دریاره‌ی ویژگی‌ها و عناصر فعل می‌گوید :

((ویژگی‌های فعل عبارت است از : 1. داشتن زمان ، 2. داشتن شخص ، 3. گذرا و ناگذرا

بودن ، 4. معلوم و مجهول بودن ، 5. داشتن وجه ، 6. داشتن نمود.))⁵.

((ممکن است با هر بن فعل عناصری به کار رود . عناصر فعل‌های زبان فارسی

عبارتند از :

1. **عنصر شناسه** : م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند
2. **عنصر صرفی** : می ، م ، ن ، ب ، مـ رود ، مکن ، نکن ، بکن
3. **عنصر مفعولی " ه "** : از این عنصر در ساخت صفت مفعولی از بن ماضی استفاده می‌شود ، مانند : دیده ، آورده .
4. **عنصر سببی " ان "** : این عنصر در ساخت فعل‌های گذرا از فعل‌های ناگذرا و یا ساخت مجدد گذرای متممی از فعل‌های گذرا استفاده می‌شود که در این صورت فعل ، افزون بر مفعول ، متمم نیز خواهد گرفت ، مانند :

گذرا با " ان "

درخت می لرزد . ← او درخت را می لرزاند .

او غذا را خورد . ← او غذا را به کودک خوراند .

5. **عنصر کمکی** : این عنصر در ساخت فعل‌های ماضی و مضارع و آینده به کار برده می‌شود ، مانند : دارم ، شد ، ام ، داشتم ، باشم ، بودم ، بوده‌ام
6. **عنصر وجهی** : " شاید ، باید " در فعل‌های التزامی .
7. **عنصر ماضی‌ساز** : شامل " د ، ت ، اد ، ید ، ست " است که به آخر بن فعل مضارع می‌چسبد و فعل ماضی می‌سازد .

⁵. وفایی 1391 : 27 .

8. **عنصر همراه** : عنصری است که در ساخت فعل مرکب به کار گرفته می‌شود و جزء پیشین هم‌کرد فعل مرکب است و ممکن است اسم ، صفت ، قید ، ضمیر و صوت باشد ، مانند : **قدردانی کرد، تقدیم داشت ، احترام کرد ، آه کرد .**
9. **عنصر پیشوندی** : این عنصر در ساخت فعل پیشوندی به کار می‌رود ، مانند : **باز کرد ، فرو رفت ، ور رفت ، در رفت .**⁶

متن

((متن ، چه مکتوب چه شفاهی، اغلب یعنی یک کَلّ بهم پیوسته، با آغاز و پایان مشخص که مؤلفی آن را تدوین می‌کند.))⁷. ((متن...زنجیره‌ای است که شاید از جمله‌ها یا از بخش‌های جمله یا حتی از عبارات ثابت غیرجمله‌ای تشکیل یافته باشد... مؤلفه‌ها یا سازه‌های متن [یعنی اجزای سازنده‌ی متن] چه جمله باشند و چه غیر جمله ، باید ، بیش از اینکه مانند حلقه‌های زنجیر کنار هم چیده شوند ، به گونه‌ای بهم متصل شده باشند که اتصال به آن وجه به منزله‌ی قرینه عمل کند. [به زبان دیگر ، نحوه‌ی اتصال اجزاء متن به یکدیگر همان قرینه مقالیه است که به فهم متن کمک می‌کند و برای فهم متن ضروری ست. لذا صرف کنار هم بودن اجزاء برای پدیدآمدن یک متن کفایت نمی‌کند.])⁸.

تحلیل غزلی از مولانا بر اساس حرکت بافت افعال

متن غزل⁹

- | | |
|---|-------------------------------|
| (1) ما ز بالاییم و بالا می‌رویم | ما ز دریاییم و دریا می‌رویم |
| (2) ما از آن جا و از این جا نیستیم | ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌رویم |
| (3) لاله اندر پی الله است | همچو لا ما هم به الامی‌رویم |
| (4) قل تعالوا ¹⁰ آیتیس از جذب حق | ما به جذب حق تعالی می‌رویم |
| (5) کشتی نوحیم در طوفان روح | لاجرم بی‌دست و بی‌پا می‌رویم |
| (6) همچو موج از خود برآوردیم سر | باز هم در خود تماشا می‌رویم |

⁶ همان : 45 .

⁷ لاینز 1385 : 344 .

⁸ همان : 342 .

⁹ مولوی 1385 : غزل شماره 1674 .

¹⁰ اشاره به آیه‌ی 151 سوره‌ی انعام : قُلْ تَعَالُواْ اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّكُمْ عَلَیْكُمْ اَلَا تَشْرِكُواْ بِهٖ شَیْئًا .

- (7) راه حق تتگست چون سم الخياط¹¹ ما مثال رشته یکتا می‌رویم
- (8) هین ز همراهان و منزل یاد کن پس بدانک هر دمی ما می‌رویم
- (9) خوانده‌ای انا الیه راجعون¹² تا بدانی که کجاها می‌رویم
- (10) اختر ما نیست در دور قمر لاجرم فوق ثریا می‌رویم
- (11) همت عالیست در سرهای ما از علی تا رب اعلی می‌رویم
- (12) رو ز خرمنگاه ما ای کورموش گر نه کوری بین که بینا می‌رویم
- (13) ای سخن خاموش کن با ما بیا بین که ما از رشک بی‌ما می‌رویم
- (14) ای که هستی ما ره را مبند ما به کوه قاف و عنقا می‌رویم

برای اینکه مسیر حرکت افعال را در بیت‌های مولانا بفهمیم ، نقطه‌ی شروع باید افعال و انواع آن را از متن حاضر در بیاوریم ، سپس هر فعل را طبق حرکتِ بَافِتِ خود در بیت شعر مورد بررسی قرار دهیم.

بالا رفتن - رفتن - نیست - از خود سر بر آوردن - در خود تماشا رفتن/در خود تماشا کردن - یاد کن - بدان - خوانده ای - بدانی - است - هستی/نیستی - خاموش کن - بیا - بین - ره را مبند.

بالا رفتن - an - raft - bālā

((بالا رفتن . [ر ت] (مص مرکب) برآمدن . صعود کردن . برشدن . عروج . بر رفتن . مقابل پایین رفتن . صاعدشدن . به علو گراییدن .

- بالا رفتن عمر ؛ سالخوردگی . پیری . به پیری رسیدن . پیرشدن .

بالا رفتن سال ؛ آخر شدن سال . (آندراج) . ابر سنین عمر افزوده شدن . رو به سالمندی رفتن . پیر شدن . به پیری رسیدن ...))¹³.

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم ما ز دریاییم و دریا می‌رویم

بیت اول اشاره می‌کند به اینکه روح آدم از عالم علوی آمده و دو باره پس از مرگ به آن عالم برمی‌گردد. مولانا در مصراع دوم بیت اول ، کلمه‌ی دریا به کار برده تا به معنی عالم مجهول و وسیع و عمیق و تیره روی آورد . حرکت در این بیت، از بالا به پایین (در ولادت) و از پایین به بالا (در مرگ) است. مولانا این حرکت را به دو وسیله توضیح داد : حروف اضافه (از - به

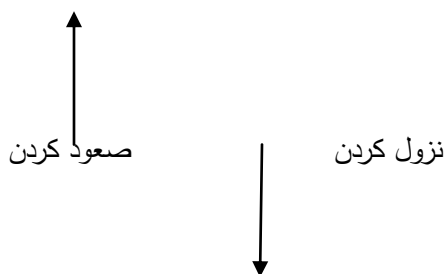
¹¹ . اشاره به آیه‌ی 40 سوره‌ی اعراف : إِنَّ الدِّينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ

وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ .

¹² . اشاره به آیه‌ی 156 سوره‌ی البقرة : الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

¹³ . دهخدا 1353 : حرف ب : 538 .

(، و فعل (می‌رویم) . حرف اضافه‌ی (از) ، حرکت فعل از یک نقطه‌را می‌رساند، و حرف اضافه‌ی (به) ، بر تکان فعل به نقطه‌ی مورد نظر را دلالت می‌کند. مولانا ، تناسبی بسیار زیبا میان بالا (آسمان صاف و آبی) و دریا (نیز صاف و آبی) آورده است. می‌توان حرکت این بیت را به تصویر زیر کشید :



است/هست/نیست ast/hast/nist

((در زمان قدیم (ظاهراً تا قرن هفتم) «است» به عنوان فعل ربطی و «هست» به عنوان فعل تام به کار می‌رفته است ولی پس از آن ، این دو جا به جا به کار رفته و برای تشخیص هر یک باید از این قاعده استفاده کرد که فعل ربطی اگر معنی بدهد دیگر فعل ربطی نیست ، بلکه فعل تام است. مثلاً در جمله‌ی **تقی مریض شد** ، کلمه‌ی « شد» فعل ربطی است زیرا معنی فعل تام را نمی‌دهد. اما در جمله‌ی **تقی از دست شد** ، کلمه‌ی « شد» معنی رفت می‌دهد و فعل تام است نه فعل ربطی. از این جهت می‌گوییم که « است » و « هست » و « ست» که مخفف هر دو است اگر معنی وجود دارد یا قرار دارد بدهد فعل تام است مانند کسی در خانه است که می‌تواند به تو پاسخ دهد ، یعنی کسی در خانه وجود دارد... بنا بر این ، (است) فعل تام است و کسی فاعل آن. اما در جمله‌ی **حسن بیمار است** ، نمی‌توان گفت حسن بیمار وجود دارد یا حسن بیمار قرار دارد. بنا بر این ، (است) فعل ربطی است. همچنین در مورد کلمه‌ی « نیست» اگر به معنی « وجود دارد » یا « قرار دارد » باشد ، فعل تام است مانند کسی در خانه نیست یعنی کسی در خانه وجود ندارد ، پس «نیست» فعل تام است و کسی فاعل آن ، اما در جمله‌ی **حسن بیمار نیست** ، کلمه‌ی «نیست» معنی « وجود دارد» یا « قرار دارد» نمی‌دهد ، و «نیست» فعل ربطی است))¹⁴.

¹⁴. شریعت 1384 : 39 .

((رفتن - مص.ل. (ر. ت) .. روان شدن ، کوچ کردن ، گذر کردن ، گذشتن ، مقابل آمدن.))¹⁵ ((رفتن... حرکت کردن. روان شدن از محلی به محل دیگر... راه رفتن... کوچ کردن... رحلت کردن. ارتحال کردن. عزیمت کردن. ایپمودن. طی کردن. قطع کردن. درنوردیدن.))¹⁶.

ما از آن جا و از این جا نیستیم ما ز بی جاییم و بی جا می‌رویم

در بیت دوم به مسأله‌ی مجهول بودن مبدأ و معاد و سرنوشت انسان از یک سو ، و از سوی دیگر فناشدن هر دو مبدأ و معاد او اشاره دارد ، این فناشدن ؛ فنای عاشق در عشق حق و بقای او در همان عشق است. این فنا و بقا ، در بی مکان و بی زمان برقرار می‌شود. مولانا ، این معانی را از راه به کار بردن کلمه‌ی « بی‌جا » و ضمائر اشاره (آنجا - اینجا) و حروف اضافه (از - به) نقل نمود. می‌توان ناحرکت این بیت ترسیم کرد :

ناحرکت

ناحرکت

بیت سوم :

لااله اندر پی الاله است همچو لا ما هم به الا می‌رویم

اشاره به کلمه‌ی توحید دارد که لا اله الا الله اگر جدا از هم گفته شود ، معنی « کفر » را می‌رساند ، و اگر با هم باشد « ذکر » خواهد بود. « لا اله » یعنی اینکه خدا در وجود نیست و « الا الله » یعنی مگر خدای متعال (الله) است. به عبارت دیگر ، گفتن کلمه‌ی « لا اله » ، به‌تنهایی و جداگانه کفر است ، ولی با هم توحید ، نیز « لا اله » معنی فنای ممکنات الوجود را می‌رساند ، و مولانا به زیبایی تمثیل می‌کند که ما ، هم که عاشق و فانی هستیم ، بدون معشوق مانند « لا اله » هستیم ، و اگر با معشوق باشیم ، معنای بقا پیدا می‌کنیم ، و حرکت همه‌ی ما به سوی حق و عالم علوی می‌باشد. مولانا ، از حروف اضافه (اندر پی - به) ، و فعل (می‌رویم) استفاده کرد. این حرکت را در شکل زیر توضیح می‌دهیم :

إلا الله

لا اله (ما و همه‌ی ممکنات الوجود)

¹⁵ . عمید 1381 : 703 .

¹⁶ . ستوده 1385 : 1481 .

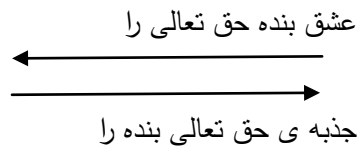
عروج (بالا رفتن)

در بیت چهارم :

قل تعالوا آیتیسست از جذب حق ما به جذبہ حق تعالی می‌رویم

مولانا، اشاره به آیه‌ی 151 سوره‌ی انعام می‌کند: **قُلْ تَعَالُوا أَنُلُّ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ۖ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۚ... الخ** . وی می‌بیند که این آیت درباره‌ی جذب حق تعالی سخن می‌گوید . جذبہ در تصوف ((عبارت از تقرّب بنده است به مقتضای عنایت خداوند در طی منازل به سوی حق بدون رنج و سعی خودش ، که همه چیز از طرف خداوند برای او فراهم شده است و بالجمله عبارت از نزدیک گردانیدن حق است مر بنده را بمحض عنایت ازلیت و مهیا ساختن آنچه در طی منازل بنده بدان نیازمند است بدون آنکه کوششی از ناحیه‌ی بنده باشد و طریقه‌ی جذبہ راه انبیاء و اولیاء است بر عکس طریق برهان))¹⁷ . تحقق جذبہ از راه محبت می‌باشد، و امام علی(علیه السلام) می‌فرماید: ((من أحبه الحق فقد جذبہ، ومن جذبہ فقد قرّبه، ومن قرّبه أفناه عن وجوده، وأبقاه بشهوده، ومنحه کمال مشهوده، وأطلعه علی حقائق جوده.))¹⁸ . یعنی کسی را که حق تعالی دوست می‌دارد، او را به سوی خود جذب‌کند، آنگاه او را نزدیک نماید ، و از وجود او فانی‌کند ، و به شهود او باقی نماید ، و کمال مشهود او بخشد ، و بر حقایق جود خود آگاهی-کند .

مولانا نیز از حروف اضافه (از- به) و فعل عربی (تَعَالَوْا) و فعل فارسی (می‌رویم) بهره جست . جذبہ ، نتیجه عشق الهی است ، و می‌توان حرکت متوازی عشق و جذبہ را میان حق و بنده در شکل زیر توضیح داد :



مولانا در بیت پنجم :

کشتی نوحیم در طوفان روح لاجرم بی‌دست و بی‌پا می‌رویم

پیرامون رازهای روح سخن می‌گوید که این رازها برای کسی کشف نشده و نمی‌شود . این امر را به کشتی نوح (علیه السلام) تشبیه می‌کند که ما حیرانیم در طوفان اسرار روح مانند

¹⁷ . گلشن راز : 254 و لمع : 368 به نقل از سجادی 1354 : 151 - 152 . نیز نک . الکاشانی 1992 م :

65 .

¹⁸ . ابن عربی 2006 : 31 .

کشتی نوح که در موجی مانند کوهها جاری می‌کرد و هیچ رازی از اسرار روح کشف نکردیم و بی شک عاجزیم (بی‌دست و پا) از فهم آن رازها به عالم آخر بر می‌گردیم. می‌توان حرکت سرگردانی و جهل ما در مسأله‌ی روح را به دایره‌ی پر پیچ و تاب، و همچنین باز، به تصویر کشید و در نتیجه، خطی کشیده از آن دایره تا عالم آخرت روی دارد.

سر بر آوردن sar – bar – āvard – an

((برآوردن. [بَ وَ دَا] مص مرکب) برداشتن . (ناظم الاطباء). بلند کردن . (آندراج).
رفع. بالابردن. بربردن. بردن به سوی بالا))¹⁹. ((سر برآوردن. [سَ بَ وَ دَا] (مص مرکب) کنایه از
یاغی‌شدن. (انجمن آرای ناصری). (آندراج). کنایه از برگشتن و یاغی‌شدن باشد از صاحب و
ولی نعمت خود. (برهان).))²⁰.

در خود تماشا رفتن/در خود تماشا کردن tamāšā

((تماشا. [تَ] (ا) نظر کردن به چیزی باشد از روی حظ یا از روی عبرت . (برهان). در عرف
بمعنی ... دیدن به شوق مستعمل شده از این بابت بطرف دیده منسوب داشته‌اند و تماشا با لفظ
کردن و نمودن و داشتن مستعمل است و پریشان از صفات اوست ... و تماشا بمعنی چیزی که در
او به تعجب یا بشوق نظر کنند مستعمل می‌شود. (از آندراج) . (از غیاث اللغات).. نگرستن
چیزهایی که سرور آورد یا موجب دل‌تنگی و اندوه شود و عبرت آورد و هرچیز حیرت‌انگیز که
موجب تعجب و شگفتی باشد و هرچیز که دارای سود و فایده بود. (ناظم الاطباء).))²¹.

در بیت ششم :

همچو موج از خود برآوردیم سر باز هم در خود تماشا می‌رویم

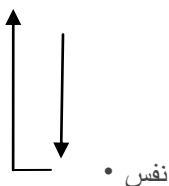
مولانا، باز یک تمثیل زیبا به کار رفته که عاشق را مثل موج دریا دیده که سر بر می‌کشد برای رسیدن به معشوق و مجدداً سر به زیر می‌برد و در خود تماشا می‌کند، زیرا که ((مِنْ عَرَفَ

¹⁹ دهخدا 1353 : حرف ب : 806 .

²⁰ همان : حرف س : 418 .

²¹ دهخدا 1353 : حرف ت : 927 .

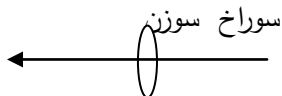
نفسه فَقَدَ عَرَفَ رَبَّهُ))²². یعنی امام علی (علیه السلام) فرمود: کسی که خود را شناخت، پروردگارش را شناخته است. یعنی کسی که نقص و ذلت و فقر و ناتوانی خود را شناخت، کمال و عزت و غنی و قدرت پروردگارش را شناخته است²³. زیرا ما هر چه سعی و تلاش کنیم، نخواهیم توانست به سرّ و ذات حق متعال راه پیدا کنیم. پس شناخت حقیقت وجود، از راه شناخت نفس می‌گذرد. حرکت این فعل، در شناخت نفس بنده آغاز می‌شود تا شناخت حق تعالی. می‌توان این حرکت را به تصویر زیر کشید:



مولانا در بیت هفتم:

راه حق تنگست چون سم الخياط ما مثال رشته یکتا می‌رویم

نیز یک تمثیل قرآنی زیبا را دارد که می‌گوید: راه حق، راه باریکی است. یعنی از این همه جاها و راههایی که اطراف ما هست، فقط یک راه باریک هست که به حق می‌رسد و این راه بسیار خطرناک است، و این باریکی را به سوراخ سوزن خیاط تشبیه می‌کند. سپس می‌گوید: ما، هم مثل نخ از این راه عبور می‌کنیم. مولانا نیز در این بیت، برای تصویر کشیدن حرکت، از حروف اضافه (از- در) و فعل (می‌رویم) بهره جست. حرکت این فعل را در شکل زیر توضیح می‌دهیم:



یاد کردن yād - kard - an

((یاد کردن. [کَ دَ] (مص مرکب) به خاطر آوردن. به یاد آوردن):

یاد کن زیرت اندرون تن شوی

تو بر او خوار خوابنیده ستان

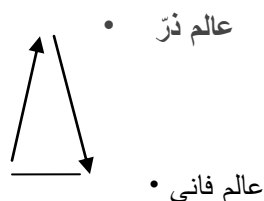
²². ابن عربی 2006: 31.

²³. نک. اسکندری 2996: 52.

بیت هشتم :

هین ز همراهان و منزل یاد کن پس بدانک هر دمی ما می‌رویم

به این منظور است که آگاه باش و همراهان و منزل اصلی تو (عالم ذرّ) را یاد کن و بدان
چطور همه‌ی ما از این عالم فانی به عالم باقی هر دمی بر می‌گردیم . این حقیقت را
به تصویر زیر کشیدیم :



دانستن - an dānest

((دانستن. [نِ تَ] (مص) دانائی حاصل کردن . (از ناظم الاطباء). دانش . علم . تاج
المصادر بیهقی). فقه . شعر . (دهار). (ترجمان القرآن جرجانی). علم پیدا کردن . تعلم . اعتلام .
(منتهی الارب). دریافتن . یافتن . درایه . (ترجمان القرآن جرجانی). معرفت پیدا کردن . اذن ...
رؤیة (با دو مفعول، گویند: راه عالمأ؛ دانست او را دانشمند). (منتهی الارب) (ترجمان القرآن).
سحر(منتهی الارب). غوص (منتهی الارب). مقابل جهل . عقل (منتهی الارب). ایناس .
(منتهی الارب). احاطة. (ترجمان القرآن جرجانی). ((²⁵.

خواندن - an xānd

((خواندن ...

1. نگامکردن به نشانه‌های نوشتاری و درککردن مفاهیم آن‌ها ؛ درککردن معنای نوشته‌ها؛ مطالعه کردن...
2. آموختن ؛ یاد گرفتن درس ؛ تحصیل کردن...
3. (مصد .ل.) آواز خواندن.
4. (مصد .م.) نام گذاشتن ؛ نامیدن .
5. نام کسی را بر زبان آوردن و او را صدا زدن .

²⁴. دهخدا 1353 : حرف ی : 45 .

²⁵. دهخدا 1353 : حرف د: 163 .

6. احضار کردن ؛ طلبیدن .
7. دعوت کردن به مهمانی ...
8. (گفتگو) پیش بینی کردن .
9. (گفتگو) مشخص کردن و نشان دادن مقدار چیزی : از بس سنگین هستی ، ترازو نمی‌خواند.
10. پنداشتن ؛ دانستن ؛ شمردن ؛ تن پرورم نمی‌خوانند .
11. هماهنگ بودن ؛ تطبیق کردن ؛ تناسب داشتن ؛ دخل و خرجش با هم نمی‌خواند .²⁶

بیت نهم :

خوانده‌ای انا الیه راجعون تا بدانی که کجاها می‌رویم

هم بر همان معنی است که ما وقتی آیه‌ی « اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ » می‌خوانیم آنگاه می‌دانیم کجاها می‌رویم.

بیت دهم :

اختر ما نیست در دور قمر لاجرم فوق ثریا می‌رویم

می‌گوید که مقصد ما فراتر از این آسمان و سیاره‌ها و ستارگان است . ما ، جایی که بالاتر از ستاره‌ی ثریا می‌رویم .

مولانا در بیت یازدهم :

همت عالیست در سرهای ما از علی تا رب اعلی می‌رویم

هم در ادامه می‌گوید که ما ، هدفی بالا تر داریم که از بالا به بالاترین می‌رسیم و به ملکوتِ قدس ربِّ اعلا می‌رویم. حرکت این فعل در شکل زیر است :



- ستاره‌ی ثریا
- سیاره

دیدن - an - did

((دیدن . [دی دَ] (مص) مصدر دیگر آن به قیاس بینیدن و اسم مصدرش بینش است . (از یادداشت مؤلف) . نگرستن . رؤیت کردن . نگریدن . نگاه کردن . نظر انداختن . عیان . معاینه . مقابل آگهی یافتن وخبر . ابصار . لحاظ . ملاحظه ... رؤیت آنچه برابر چشم است . عمل قوه‌ی بینائی و بیننده در منعکس ساختن مُبَصَّر [مُ ص] در مُبَصِّر [مُ ص])).²⁷

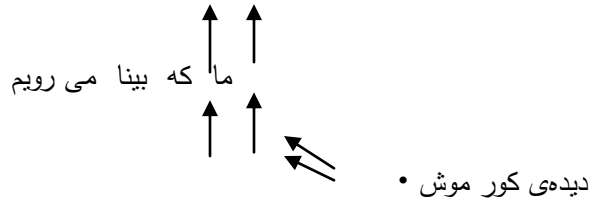
²⁶. انوری 1383 : 500 .

²⁷. دهخدا 1353 : حرف د : 514 .

در بیت دوازدهم :

رو ز خرمنگاه ما ای کورموش گر نه کوری بین که بینا می‌رویم

مولانا به کور موش فرمان می‌دهد که از خرمنگاه ما (عالم حقایق و باورهای ما) بیرون برو، و اگر کور نیستی، ببین که ما، بینا و عارف می‌رویم. این بیت کنایه است از کسانی که درهای دلشان بسته است و حقایق وجود را به چشم بصیرت نمی‌بینند. حرکت این فعل در شکل زیر است :



خاموش کردن - an - kard - xāmuš

((خاموش کردن [کَ دَ] (مص مرکب) از آواز یا سخن بازداشتن، ساکت کردن، بی صدا کردن، از گفتار بازداشتن، خاموش ساختن، خاموش گردانیدن.))²⁸

آمدن - an - āmad

((آمدن - مص.ل. (مَ دَ) ... رسیدن، فرا رسیدن، پدیدارگشتن، بازگشتن، مقابل رفتن.))²⁹ نیز می‌توان برخی از چندمعنی‌های این فعل را در جمله‌های زیر مشاهده کرد :

((علی آمد. عمل آمدن

آب آمد. وصل شدن

باران آمد. باریدن

باد تند آمد. وزیدن

بهار آمد. فرا رسیدن))³⁰

1. ((حرکت کردن به‌سوی گوینده یا مخاطب، و رسیدن و وارد شدن به جایی که او در آنجاست) یا فرض می‌شود که در آنجاست) ؛ مق. رفتن.
2. وقوع یافتن.
3. عارض شدن احساسی یا حالتی.
4. (گفتگو) قصد کردن ؛ اقدام کردن به انجام کاری.

²⁸ دهخدا 1353 : حرف خ : 146 .

²⁹ عمید 1381 : 89 .

³⁰ ربیعی 1388 : 49) و (رک . غفرانی و شیرازی 1385 : 14) .

5. ظاهر شدن نقش یا نتیجه‌ی تقال و مانند آن از روی تصادف .
6. نقل شدن ؛ روایت شدن.
7. (گفتگو) اشارمکردن به ناز و غمزه یا به شوخی با حرکت‌دادن معنی‌دار چشم و ابرو یا گردن و کمر و مانند آن .
8. (گفتگو) انجام‌دادن عمل یا حرکتی معمولاً هنری یا نمایشی به صورت قطعه‌ای کوتاه ؛ اجرا کردن .
9. میل و گرایش داشتن به چیزی .
10. زاده شدن ؛ به دنیا آمدن .³¹

در بیت سیزدهم :

ای سخن خاموش کن با ما بیا بین که ما از رشک بی‌ما می‌رویم

مولانا به سخن بی‌معنی (یعنی پرسش ، جدال ، بگومگو) فرمان می‌دهد که خاموش کن ، و با ما به عالم حقایق و معرفت و عشق بیا، و ببین که ما، فانی از عوایق و علایق و کدورات نفسانی، و حتی از وجود خود ، به عالم ملکوت می‌رویم. فانی عاشق در عشق حق و بقای او در همان عشق است . می‌توان حرکت این بیت ترسیم کرد :



راه بستن = rāh – band – an راه بیستن = rāh – bast – an

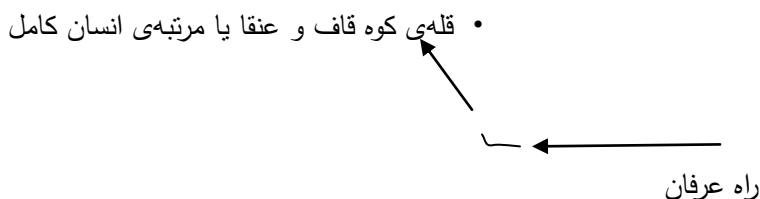
((راه بستن .[ب ت] (مص مرکب) ره بستن.مقابل رامگشودن و راه واگردن. (از آندراج).مانع رفتن شدن.(فرهنگ نظام)...راه بستن بر کسی یا چیزی ، جلوگیری‌کردن از او.مانع- شدن از وی.بستن راه او به قصد مخالفت با وی.)).³² مولانا در بیت چهاردهم :

ای که هستی ما ره را مبند ما به کوه قاف و عنقا می‌رویم

³¹. انوری 1383 : 26 – 27 .

³². نک. انوری 1383 : حرف ر : 181 .

از کوه هستی ما (کنایه است از حق تعالی) دعا می‌کند که راه ترقی او را نبندد تا بتواند به راهش ادامه بدهد و به قله‌ی کوه قاف و عنقا یا به مرتبه‌ی انسان کامل برسد. حرکت این فعل در شکل زیر است :



نتیجه‌گیری

مولانا در این غزل عرفانی ، پرتوی را بر حقیقت وجود آدمی چیره می‌سازد، ما ، در این تحقیق مختصر ، مسیر حرکت افعال آدمی را از راه شرح بیت‌های مولانا، توضیح دادیم ، و در نتیجه‌گیری می‌توان داده‌های زیر را یاد کرد :

- مولانا ، در تصویر حرکت عارف در غزل حاضر ، از حروف اضافه (از - به - اندر پی - در) ، و ضمایر اشاره (آنجا - اینجا) ، و ضمیر پرسشی برای مکان (کجا) ، و افعال حرکت (می‌رویم - تَعَالُوا - سر بر آوردن - در خود تماشا کردن - بیا - مبند ...) استفاده کرده ، و بر دلالت فعل (می‌رویم) تأکید نمود که در نتیجه ، دلالت‌های شعر حاضر را از راه این فعل آشکار شد .
- روح آدمی از عالم علوی مجهول و وسیع و عمیق و تیره آمده و دو باره پس از مرگ به آن عالم بر می‌گردد. حرکت آدمی از بالا به پایین، و از پایین به بالا است.
- مولانا به مسأله‌ی مجهول‌بودن مبدأ و معاد و سرنوشت انسان از یک سو ، و از سوی دیگر فنا شدن هر دو مبدأ و معاد او اشاره دارد، این فنا شدن؛ فنای عاشق در عشق حق و بقای او در همان عشق است .
- گفتن کلمه ی « لا اله»، به تنهایی و جداگانه کفر است ، ولی با هم توحید ، نیز « لا اله » معنی فنای ممکنات الوجود را می‌رساند ، و مولانا به زیبایی تمثیل می‌کند که ما هم که عاشق و فانی هستیم ، بدون معشوق مانند « لا اله» هستیم ، و اگر با معشوق باشیم معنای بقا پیدا می‌کنیم.
- مولانا، اشاره به آیه‌ی 151 سوره‌ی انعام می‌کند: قُلْ تَعَالُوا اَنْتُلْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَیْكُمْ ۗ اَلَا تُشْرِكُوْا بِهِ شَیْئًا ۗ... الخ . وی می‌بیند که این آیه در باره‌ی جذب حق تعالی سخن می‌گوید . تحقق جذبه از راه محبت می‌باشد، و کسی را که حق تعالی دوست می‌دارد، او را به سوی خود جذب‌کند، آنگاه او را

نزدیک نماید، و از وجود او فانی‌کند، و به شهود او باقی نماید، و کمال مشهود او بخشد، و بر حقایق جود خود آگاهی‌کند.

- مولانا پیرامون رازهای روح سخن می‌گوید که این رازها برای کسی کشف نشده / نمی‌شود. این امر را به کشتی نوح (ع) تشبیه می‌کند که ما حیرانیم در طوفان اسرار روح مانند کشتی نوح که در موجی مانند کوه‌ها جاری می‌کرد و هیچ رازی از اسرار روح کشف نکردیم و بی‌شک عاجزیم (بی دست و پا) از فهم آن رازها به عالم آخر بر می‌گردیم.

- به باور مولانا، هر چه سعی و تلاش کنیم، نخواهیم توانست به سرّ و ذات حق متعال راه پیدا کنیم. پس شناخت حقیقت وجود، از راه شناخت نفس آدمی می‌گذرد.

- مولانا بر طبق معانی قرآن مجید اظهار می‌دارد که راه حق، راه باریکی است. یعنی از این همه جاهایی که اطراف ما هست، فقط یک راه باریک هست که به حق می‌رسد، و این راه بسیار خطرناک است، این باریکی را به سوراخ سوزن خیاط تشبیه می‌کند، سپس می‌گوید: ما، هم مثل نخ از این راه عبور می‌کنیم.

- مولانا می‌گوید آگاه باش، و همراهان و منزل اصلی تو (عالم ذرّ) را یاد کن و بدان چطور همه‌ی ما از این عالم فانی به عالم باقی هر دمی بر می‌گردیم.

- مولانا می‌بیند که مقصد ما فراتر از این آسمان و سیاره‌ها و ستارگان است. ما، بی‌شک به جایی که بالاتر از ستاره‌ی ثریا می‌رویم. لا جرم به رضوان حق، و به ملکوتِ قدس ربّ اعلا می‌رویم.

- مولانا به کور موش فرمان می‌دهد که از خرمنگاهِ ما (عالم حقایق و باورهای ما) بیرون برو، و اگر کور نیستی، ببین که ما، بینا و عارف می‌رویم. کنایه است از کسانی که درهای دلشان بسته است و حقایق وجود را به چشم بصیرت نمی‌بینند.

- مولانا به سخن بی‌معنی (یعنی پرسش، جدال، بگومگو) فرمان می‌دهد که خاموش کن، و با ما، به عالم حقایق و معرفت و عشق بیا، و ببین که ما، فانی از عوایق و علایق و کدورات نفسانی، و حتی از وجود خود، به عالم ملکوت می‌رویم. فنای عاشق در عشق حق و بقای او در همان عشق است.

- مولانا از کوه هستی ما (کنایه است از حق تعالی) دعا می‌کند که راه ترقی او را نبندد تا بتواند به راهش ادامه بدهد و به قله‌ی کوه قاف و عنقا یا به مرتبه‌ی انسان کامل برسد.

مآخذ و منابع

1. قرآن مجید
2. ابن عربی، محیی الدین (2006). ((رسائل ابن عربی؛ کشف الستّر لأهل السرّ و...))، تحقیق: قاسم محمد عباس، الجزء 6، الطبعة الاولى، مؤسسة الانتشار العربي، بیروت - لبنان.
3. انوری، حسن (1383). ((فرهنگ روز سخن))، چاپ اول، انتشارات سخن، تهران.
4. الجرجانی، السید الشریف أبو الحسن علی بن محمد بن علی الحسینی الحنفی (2000). ((التّعريفات))، الطبعة الاولى، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان .
5. دهخدا، علی اکبر (1353). ((لغت نامه))، چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
6. ربیعی، حمید (1388). ((عناصر مؤثر در تغییر معنای فعل))، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، دوره 23، ش 92، صص 48 - 50 .
7. ستوده، غلامرضا و ایرج مهرکی و اکرم سلطانی (1385). ((فرهنگ متوسط دهخدا))، چاپ اول، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران .
8. سجادی، سید جعفر (1354). ((فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی))، چاپ دوم، کتابخانه‌ی طهوری، تهران.
9. سجادی، ضیاء الدین (1391). ((مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف))، چاپ هفدهم، سمت، تهران.
10. السکندری، تاج الدین بن عطاء (2006). ((لطائف المنن))، تحقیق: عبد الحلیم محمود، الطبعة الثالثة، دار المعارف، القاهرة .
11. شریعت، محمد جواد (1384). ((دستور ساده‌ی زبان فارسی))، چاپ سوم، اساطیر، تهران.
12. عمید، حسن (1381). ((فرهنگ عمید))، چاپ بیست و چهارم، امیر کبیر، تهران.
13. غفرانی، محمد و مرتضی آیت الله زاده شیرازی (1385). ((فرهنگ اصطلاحات روز «فارسی- عربی»))، چاپ شانزدهم، امیر کبیر، تهران.
14. فرشیدورد، خسرو (1388). ((دستور مفصل امروز))، چاپ سوم، انتشارات سخن، تهران.
15. الکاسانی، عبد الرزاق (1992م). ((اصطلاحات الصوفیة))، تحقیق: عبد العال شاهین، الطبعة الاولى، دار المنار، القاهرة.
16. لاینز، جان (1385). ((مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان شناختی))، ترجمه‌ی حسین واله، چاپ دوم، گام نو، تهران.
17. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد (1385). ((کلیات شمس تبریزی))، بقلم بدیع الزمان فروزانفر، چاپ نوزدهم، امیر کبیر، تهران .
18. وفاپی، عباسعلی (1391). ((دستور زبان فارسی))، چاپ دوم، سمت، تهران.

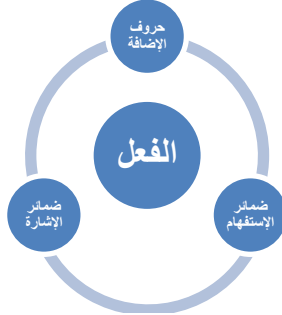
دراسة حركية لأفعال نصّ مولانا " ما ز بالاييم و بالا مي رويم"

أ.م.د. عقيل عبد الحسين محمد

جامعة بغداد / كلية اللغات / قسم اللغة الفارسية

خلاصة البحث

إنّ عالم الوجود عالم متحرك ، و إنّ الروح البشرية تسعى نحو التغيير و التطور و الارتقاء . فالحركة تحوي جميع الأشياء في عالم الوجود . للحركة مقام مهم في فكر مولانا جلال الدين الرومي ، فالأفعال التي استخدمها في قصيدته مدار البحث تتمتع بمقدار كبير من الفعالية و الحركة . و لمّا كان الفعل هو العنصر المحرّك للجملة و مركز الدلالة ارتأينا أن نبحث في أفعال نصّ مولانا " ما ز بالاييم و بالا مي رويم" فضلاً عن عناصر الحركة الأخرى مثل : حروف الإضافة ، وضمائر الإشارة ، وضمائر الاستفهام بغية تحقيق فهم أفضل لشكل النصّ الحاضر و محتواه . بالإمكان توضيح عناصر الحركة و نقطة ارتكازها بهذا الشكل :



و قد خلص البحث إلى أنّ حركة الأفعال في هذه القصيدة حركة عروج ، و هذه الحركة تتم بعد أن يعرف الإنسان حقيقة نفسه لأنّه عاجز عن معرفة سرّ روحه التي بين جنبيه فكيف بمعرفة الحق سبحانه ، و لأنّ الإنسان في حركة دائمة و في انتقال و ذهاب فقد استخدم مولانا الفعل (مي رويم) بكثرة ، فضلاً عن حروف الإضافة (از/ من- به/ إلى) و إنّ هذه الحركة تكون بارتقاء صوب القاف أو مرتبة الإنسان الكامل . لقد أشارت الأفعال الواردة في النصّ إلى مجهولية مبدأ الإنسان و معاده و فناء العاشق في عشق الحق سبحانه و بقاءه به .

الكلمات المفتاحية : الحركية ، الأفعال ، الفعالية ، مولانا ، الغزل .

نبذة عن الباحث

عقيل عبد الحسين محمد

تخرجت في جامعة بغداد/كلية اللغات/قسم اللغة الفارسية للسنة الدراسية 93-1994م وحصلت على درجة البكالوريوس في اللغة والادب الفارسي.حصلت على درجة الماجستير في 1997/9/7م. و قد أكملت دراسة الدكتوراه في الجامعة نفسها في 2015/5/31 .

عينت في قسم اللغة الفارسية بمرتبة (مدرس مساعد) في 2006/2/6 م. رُقيتُ الى مرتبة (مدرس) ثم الى مرتبة (استاذ مساعد) في 2013/12/17 .

شاركت في دورة (دانش افزاي=ازدياد المعرفة)(62) في طهران في مركز (گسترش زبان وادبيات فارسي = تطوير اللغة والادب الفارسي) وكان تسلسلي الاول من مجموع ما يقرب من ستين استاذاً وطالباً من أنحاء العالم كافة.

منحت مايقرب من ثلاثة عشر كتابا للشكر فضلاً عن شهادات التقدير ابتداءً من شكر وتقدير السيد رئيس جامعة بغداد في 2007 /5/6 و انتهاءً بكتاب الشكر من السيد مساعد رئيس الجامعة للشؤون العلمية في 2017/1/16 .

كلفت بصفة رئيس أو عضو في لجان كثيرة في كلية اللغات .

كلفت بالمناصب الادارية الاتية :

- مدير شعبة الدراسات العليا في كلية اللغات .
 - مدير شعبة الرقابة و التدقيق الداخلي .
 - معاون العميد لشؤون الطلبة.
- كُتبت مايقرب من اثني عشر بحثاً سوى المقالات و السيمينارات والنتائج الأدبية الأخرى .